



پیغام عشق

قسمت دویست و نود و چهارم





خلاصه شرح ابیات مثنوی، بخش دوم، موضوع برنامه ۸۶۳ گنج حضور

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۱

که اَلَمْ نَشْرَحْ نَه شَرَحْتَ هَسْت بَاز؟

چون شدی تو شرح جو و گدیه ساز؟

آیا برطبق آیه اَلَمْ نَشْرَحْ «سینه تو را نگشادیم؟» یعنی ما به تو توانایی فضاگشایی نداده ایم؟! پس چه طور برای باز کردن

فضای درونت، گدای این جهان هستی؟! و شرح خودت را که چه کسی هستی، در بیرون جست و جو می کنی!

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۹

هر زمان دل را دگر میلی دهم

هر نَفَس بر دل دگر داغی نهم

خداوند می گوید: این منم که هر لحظه میل یک همانیدگی را در دل شما می گذارم، شما را همانیده کرده و سپس با گرفتن

آن داغش را بر دلتان می نهم، تا یاد بگیرید نباید همانیده شوید و متوجه شوید که من روی شما کار می کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ

كُلُّ شَيْءٍ عَنِ مَرَادِي لَا يَحِيدُ

ای انسان، بدان که هر بامداد، هر لحظه، در کار جدیدی هستیم که تو را به خود زنده کنیم. پس آن کارهای کهنه در من ذهنی

را کنار بگذار. هیچ چیز زندگی تو، از حیطة نفوذ و اراده من خارج نیست. یعنی بر همه کارهای تو احاطه دارم، هر مسئله ای

را حل می کنم، تو را هدایت کرده و به خودم زنده می گردانم.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶

ساخت موسی قدس در، باب صغیر

تا فرود آرند سر، قوم زحیر

حضرت موسی در قدس، در کوچکی ساخت تا من‌های ذهنی بیمار دل و دردمند، یعنی کسانی که در مرکزشان همانیدگی دارند و آن‌ها را به جای خدا می‌پرستند، سر خود را خم کرده، تسلیم شده و از آن در رد شوند. [افسانه من‌ذهنی همراه با بینش و دردهایش باب صغیر است. که پیغامش این است که ما به خدا نیازمند هستیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷

ز آن که جباران بُدند و سرفراز

دوزخ آن باب صغیر است و نیاز

زیرا آنان، من‌های ذهنی گردنکش، زورگو و پر از درد بودند، مقاومت و قضاوت داشتند و تسلیم نمی‌شدند؛ بنابراین دچار دوزخ دردها شده و این دوزخ یعنی فضای درد، باب صغیر است و پیغامش این است که تسلیم شوید و با کمک خدا از این در رد شوید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

ناز کردن خوش تر آید از شکر

لیک، کم خایش، که دارد صد خطر

اگر چه ناز کردن و حس بی‌نیازی از معشوق، خدا، برای من‌ذهنی از شکر هم شیرین تر است. اما این ناز را کنار بگذار؛ زیرا خطرات زیادی دارد و سبب درد می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵



ایمن آبادست آن راه نیاز

ترکِ نازش گیر و، با آن ره بساز

راهِ نیازمندی به خدا، فضاگشایی و عدم کردن مرکز، راه ایمن و آبادان کننده است و درون و بیرون ما را زیبا می کند. پس تا جایی که مقدور است، ناز کردن، حس بی نیازی از خدا را ترک کن. با سختی راه فضاگشایی بساز و با درد هشیارانه مرکز را عدم نگاه دار.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

تا با تو قرین شدست جانم

هرجا که روم، به گلستانم

خداوندا، تا زمانی که جان من با فضاگشایی و تسلیم با تو قرین و یکی شده و من هشیارانه با تو حس یکی بودن می کنم، هرجا می روم در بهشت، در گلستان، هستم. یعنی دیگر حال من به زمان، مکان، آدمها و وضعیتها بستگی ندارد. فضای درونم گشوده شده است و انعکاس آن در روابط و ساختارهای بیرونی زندگی ام زیبا و نیک است. شادی زندگی به فکر و عملم می ریزد و من هر لحظه خوشبختی را احساس می کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

تا صورتِ تو قرینِ دل شد

بر خاکِ نیم، بر آسمانم

خداوندا، از زمانی که دل من با فضاگشایی های پی در پی قرین تو، از جنس بی فرمی و عدم شد، دیگر دید من بر حسب همانیدگی ها نیست. هشیاری جسمی نداشته و در روی زمین همانیدگی ها نیستم. بلکه در آسمان یکتایی با تو یکی هستم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱



می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها

از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

انرژی بیدارکننده زندگی و انرژی مسموم من‌ذهنی به‌طور پنهانی از مرکز انسانی به انسان دیگر، به‌صورت ارتعاش، راه پیدا می‌کند [یکی از علت‌هایی که ما از هشیاری جسمی به هشیاری حضور تبدیل نمی‌شویم، قرین و ارتعاشات من‌های ذهنی اطراف ماست که باید مراقب باشیم].

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

از قرین بی‌قول و گفت‌وگوی او

خو بدزد دل نهان از خوی او

دل آدمی بدون هیچ گفت‌وگویی به‌طور پنهانی، خو و سیرت هم‌نشین و یاری را که با آن قرین شده‌است، می‌دزدد. وقتی مرکز انسان عدم می‌شود، خوی خدا را گرفته و از جنس او می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۷

هم‌چو آب نیل آمد این بلا

سعد را آب‌ست و، خون بر اشقیا

این بلای همانیدگی با کلمات و فضای تقلید مانند آب نیل است، برای انسان نیک‌بخت، انسانی که فضاگشایی کرده و با گسترش عمل می‌کند، آب زندگی، و برای انسان نگون‌بخت که در من‌ذهنی مقاومت می‌کند، خون است، آن را تبدیل به مانع، مسئله و دشمن می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۸

هر که پایان‌بین‌تر، او مسعودتر



جدتر او کارد که افزون دید بر

هرکسی عاقبت اندیش تر باشد، یعنی همیشه در حال بی‌نهایت فضاگشایی است، قطعاً او خوشبخت‌تر است و پایان را می‌بیند. کسی با سعی بیشتر بذر می‌کارد که میوه و محصول آن را بیشتر می‌بیند. هرچه بیشتر فضا را باز می‌کند، سرانجام و ثمره آن را خواهد دید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۹

زان که داند کین جهان کاشتن

هست بهر محشر و برداشتن

زیرا چنین انسانی می‌داند که کاشتن در این جهان، برای قیامت، یعنی زنده شدن به بی‌نهایت خدا و برداشت محصول در آن لحظه است. [کاشتن، باز کردن فضا و هم‌هویت شدن با فضای عدم است که یک روزی محصول آن را می‌توان برداشت.]

حدیث

«دنیا کشتزار آخرت است.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۱

گفت موسی: ای خداوند حساب

نقش کردی، باز چون کردی خراب؟

موسی گفت: ای خداوند نظم‌دهنده و حسابرس به اعمال انسان‌ها، چرا انسان‌ها را می‌آفرینی و باز می‌میرانی؟ چرا آن‌ها را دچار من‌ذهنی می‌کنی و بعد من‌ذهنی‌شان را متلاشی می‌کنی؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۲



نرّ و ماده نقش کردی جانفزا

وآنگهان ویران کنی این را چرا؟

حکمت این کار چیست که نر و ماده‌های زیبا و جذاب می‌آفرینی؟ جان می‌دهی و سپس جانشان را می‌گیری؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۳

گفت حق: دانم که این پرسش تو را

نیست از انکار و غفلت وز هوا

خداوند فرمود: می‌دانم این پرسش تو با من ذهنی و از روی مخالفت و انکار و ستیزه نیست، تو درمقابل من مقاومت نمی‌کنی.

[معنی اش این است که سؤالات ما برای مانع‌سازی و از روی مخالفت و انکار و مقاومت است.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۴

ورنه تأدیب و عتاب کردمی

بهر این پرسش تو را آزردمی

اگر از روی مقاومت و انکار سؤال می‌کردی، نکوهش و ادبیت می‌کردم و گوشمالی‌ات می‌دادم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۵

لیک می‌خواهی که در افعال ما

باز جویی حکمت و سرِّ بقا

تو فضا را باز کرده‌ای و می‌خواهی از اسراری که من می‌خواهم، آگاه شوی؛ درحقیقت می‌خواهم خودم را از تو بیان کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۶



تا از آن واقف کنی مر عام را

پخته گردانی بدین، هم خام را

تا پس از پی بردن به این حکمت، عامهٔ مردم را که خام هستند و من ذهنی دارند، آگاه کنی و آن‌ها را به پختگی برسانی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۷

قاصدا سایل شدی در کاشفی

بر عوام، ارچه که تو زان واقفی

ای موسی، گرچه تو خود جواب این سؤال را می‌دانی و به پاسخ آن واقفی، اما عمداً این سؤال را پرسیدی که حکمت و اسرار ما را بر عامه مردم آشکار گردانی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۸

زان که نیم علم آمد این سؤال

هر برونی را نباشد این مجال

زیرا که این سؤال، نصف علم است، و آلا هر ظاهر بین و بی خبری که من ذهنی دارد، نمی‌تواند چنین سؤالی بکند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۱۷

چون که موسی کشت و شد کشتش تمام

خوشه‌هایش یافت خوبی و نظام

وقتی موسی گندم را در زمین کاشت و به محصول رسید، خوشه‌های آن سروسامان پیدا کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۱۸



داس بگرفت و، مر آن را می بُرید

پس ندا از غیب در گوشش رسید

داسی به دست گرفت و شروع کرد به درو کردن خوشه‌های رسیده گندم. در این حال ندایی از درون به گوشش رسید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۱۹

که چرا کِشتی کنی و پروری

چون کمالی یافت، آن را می بُری؟

آن ندا این بود: ای موسی، چرا گندم می‌کاری و پرورش می‌دهی؟ و چون به کمال رسید آن‌ها را درو می‌کنی؟ [من نیز انسان را خلق می‌کنم. چون می‌خواهم گاه من ذهنی را از دانه حضور و بی‌نهایت خودم در او جدا کنم. مرتب من ذهنی درست می‌کنم و از بین می‌برم تا انسان در هشیاری حضور که پخته و رسیده شد، من ذهنی‌اش فروریخته و من محصولم را برداشت کرده و خودم را از طریق او بیان کنم.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۰

گفت: یارب زآن کنم ویران و پست

که در این جا دانه هست و گاه هست

موسی جواب داد: پروردگارا، از آن‌رو خوشه‌ها را با داس می‌برم، کوتاه می‌کنم و آن‌چه پرورده‌ام را درو می‌کنم، که در این زمین هم دانه هست و هم گاه. [در ما، هم دانه حضور و سکون به صورت هشیاری عدم‌بین خودش را به ما نشان می‌دهد و هم گاه همانیدگی‌ها؛ این دو را خداوند می‌خواهد از هم جدا کند تا من ذهنی را از بین ببرد.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۱

دانه لایق نیست در انبار گاه



گاه در انبارِ گندم، هم تباه

سزاوار نیست که گندم در انبار گاه باشد و گاه در انبار گندم از میان می‌رود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۲

نیست حکمت این دو را آمیختن

فرق واجب می‌کند در بیختن

عاقلا نه نیست که گندم و گاه در هم آمیخته شود. عقل حکم می‌کند، هنگام غربال کردن این دو از هم جدا شوند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۳

گفت: این دانش تو از کی یافتی؟

که به دانش بیدری برساختی

حق تعالی به موسی فرمود: این دانش را از چه کسی گرفته‌ای که گندم را از گاه جدا کنی و خرمن پدید آوری؟ [در اصل موسی، یعنی انسان به حضور زنده شده، نیز به خدا کمک می‌کند تا من‌های ذهنی متلاشی شوند و گندم حضور از گاه همانیدگی‌ها جدا شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۴

گفت: تمییزم تو دادی، ای خدا

گفت: پس تمییز چون نبود مرا؟

موسی گفت: ای خداوند، این قوه تشخیص و نیروی شناخت را تو به من داده‌ای.



خداوند در پاسخ فرمود: پس حال چگونه ممکن است که من قوه تشخیص نداشته باشم؟ [خاصیت‌های خداوند در ما هم وجود دارد. هرچیزی که خدا را تعریف می‌کند ما را نیز تعریف می‌کند. مثلاً او از جنس بی‌نهایت است ما هم از جنس بی‌نهایتیم. او از جنس ابدیت، یعنی زنده به این لحظه ابدی است؛ ما هم هستیم. خداوند بی‌نیاز است، ما هم بی‌نیازیم. او قدرت تمییز دارد، ما هم داریم.]

قرآن کریم، سوره انفال، آیه ۳۷

«تا خدا ناپاک را از پاک بازنمایاند. [خداوند تمییز دارد، ما هم تمییز داریم. یعنی شما می‌توانید پاک را از ناپاک تشخیص دهید. اگر نمی‌توانید همانیدگی را از حضور تشخیص دهید، معنی‌اش این است که به جنس خدایی‌تان نمی‌پردازید.] و [او] ناپاکان را برهم نهد. آن‌گاه همه را گرد کند و به جهنم افکند؛ اینان زیان‌کارانند.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۵

در خلائق روح‌های پاک هست

روح‌های تیره گِلناک هست

در بین انسان‌ها هم روح‌های خالص و آزاد وجود دارد که از همانیدگی‌ها جدا شده‌اند، و هم روح‌ها یا هشیاری‌های آلوده به گِل همانیدگی‌ها.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۶

این صدف‌ها نیست در یک مرتبه

در یکی در ست و در دیگر شبّه



این صفات خلوص در همگان یکسان نیست. همان طور که همه صدف‌ها یکسان نیستند؛ در یک صدف مروارید نهفته و در صدفی دیگر سنگ سیاه بی‌ارزش. [نسبت‌های حضور ما با هم به‌هیچ‌وجه یکی نیست، و در هر مرتبه‌ای که هستیم، می‌پذیریم و اعتراضی نداریم.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۷

واجبست اظهار این نیک و تباه

همچنانک اظهار گندم‌ها ز کاه

همان‌طور که باید گندم را از کاه جدا کرد. باید نیکان را از بدان تمییز داد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۸

بهر اظهارست این خلق جهان

تا نماند گنج حکمت‌ها نهان

خلق جهان از آن‌رو آفریده شده‌اند که خداوند بتواند از طریق آن‌ها خودش را بیان کند تا گنج او پوشیده و مخفی نماند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۹

کُنْتُ كُنْزًا كَفْتُ مَخْفِيًّا سَنُو

جوهر خود گم مکن، اظهار شو

این قول را بشنو که حضرت حق فرمود: «من گنجی مخفی بودم»؛ پس گوهر درونی خود، هشیاری خالص حضور را با هم‌هویت‌شدگی‌ها می‌پوشان؛ با فضاگشایی، فعالانه لحظه به لحظه، آن‌را اظهار کن تا من از طریق تو خود را بیان کنم.



«من گنجی نهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم، پس آفریدم آفریدگان را تا شناخته شوم.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۰

فایده هر ظاهری خود باطن است

هم‌چو نفع اندر دواها کامن است

فایده هر پدیده ظاهری باطن آن است، باید در باطن دلیل وجود آن را جست‌وجو کنی. مانند دواها که خاصیت آن‌ها در درون آن‌ها نهفته است. [اگر فقط به ظاهر آمدنمان به این جهان و ساختن من‌ذهنی بپردازیم، معنا و منظور اصلی بر ما پوشیده می‌شود.]

قرآن کریم، سوره احقاف، آیه ۳

«ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آن دوست جز به حق و در مدتی معین نیافریده‌ایم. [آن‌ها را نیافریدم که فقط آفریده باشیم، بلکه معنایی پشت آن است که می‌خواهم شناخته شوم]...»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۱

هیچ نقاشی نگارد زین نقش

بی‌امید نفع، بهر عین نقش؟

آیا هیچ نقاشی پیدا می‌شود که نقشی را بدون در نظر داشتن نفع و سود، و تنها به خاطر خود آن نقش بیافریند؟ خداوند نیز انسان را آفرید تا به عنوان هشیاری حضور خودش را شناسایی کند، نه به عنوان هشیاری جسمی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۲

بلکه بهر میهمانان و کیهان



که به فرجه وارهند از آندهان

بلکه آن نقاش تصویر نقاشی را خلق می‌کند، تا مهمانان و بچه‌ها با تماشای آن از غم و غصه رها شوند. خداوند هم نقش و جسم انسان را می‌آفریند تا به حضور زنده شود و تمام مهمانان این جهان، تمام کائنات، از اندوه برهند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۳

شادی بچگان و یادِ دوستان

دوستانِ رفته را از نقشِ آن

نقاش با کشیدن طرح و نقشی می‌خواهد، کودکان را شاد کند، و یا خاطره دوستان رفته را با تماشای آن تصویر، زنده نگه دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۴

هیچ کوزه‌گر کند کوزه شتاب

بهرِ عینِ کوزه، نه بر بوی آب؟

آیا هیچ کوزه‌گری با عجله، کوزه را فقط برای خود کوزه می‌سازد تا از آن برای نگهداری آب استفاده نکند و از آن آب ننوشد؟ [خداوند کوزه‌گر است و می‌خواهد آب حیات را در کوزه بریزد تا همه بخورند و ما نیز آمده‌ایم که به کائنات، این آب را برسانیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۵

هیچ کاسه‌گر کند کاسه‌ی تمام

بهرِ عینِ کاسه، نه بهرِ طعام؟



مثال دیگر، آیا کاسه‌گر کاسه را نه برای غذا، بلکه خود کاسه می‌سازد؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۶

هیچ خطاطی نویسد، خط به فن

بهر عینِ خط، نه بهر خواندن؟

به‌طور مثال، آیا هیچ خطاط ماهری، با هنر خوشنویسی و خطاطی خود، خطی را بدون دلیل و بدون این که کسی آن را بخواند، فقط به‌خاطر خودِ خط می‌نویسد؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۷

نقش ظاهر، بهر نقش غایب است

وآن برای غایبِ دیگر بَست

نقش ظاهر، من‌ذهنی، برای یک نقش غایب که هشیاری حضور است، آفریده شده؛ و نقش هشیاری حضور نیز، برای هشیاری بالاتری پدید آمده است که ما آن را نمی‌شناسیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۸۸

تا سوّم، چارم، دهم بر می‌شمر

این فواید را به‌مقدارِ نظر

این فواید و نتایج کارهای خود را تا آن جایی که نظر و ظرفیت هشیاری تو اجازه می‌دهد تا مرتبه سوم، چهارم و دهم بشمار.

با تشکر، سمانه



با سلام

خدا را سپاس می‌گویم که خداوند مرا لایق دانست؛ و افتخار شنیدن و گرفتن پیغام برنامه ۸۶۲ را نصیبم کرد؛ و آبی بود بر آتش همانیدگی‌ام و به ابهاماتی که در ذهنم بود پایان داد.

شادی بزرگی در درونم احساس می‌کنم 🌹 .

اکنون معنای شکل هندسی بلوغ عاطفی را بهتر درک کردم، که ارزش خود را دانستن از کجا می‌آید. حالا بهتر متوجه می‌شوم، چه عظمتی در درونم دارم. گنج حضور را در سینه‌ام دارم و بسیار افتخارآمیز است و خیلی بیشتر از قبل دلم می‌خواهد از جسمم که حامل زندگی است و مک‌های است که باید فتحش کنم، مراقبت کنم و لباسی شایسته بر آن بپوشانم و به خودم احترام بگذارم و شاد باشم؛ که قرعه قسمت به نام من دیوانه زدند. و برای شکر این برنامه زندگی‌بخش، حق عضویت‌م را بیشتر می‌نمایم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۹۷۴ و ۲۹۷۵

من خلیل وقتم و او جبرئیل

من نخواهم در بلا او را دلیل

او ادب ناموخت از جبریل راد

که پیرسید از خلیل حق مراد

آیات ۳۶ و ۳۷ سوره زمر:

آیا خدا برای بنده‌اش کافی نیست که مردم تو را از قدرت غیر خدا می‌ترسانند و هر که را خدا گمراه کند، دیگر او را هیچ راهنمایی نخواهد بود و هر کس را خدا هدایت کند، دیگر احدی او را گمراه نتواند کرد. آیا خدا مقتدر و غالب و منتقم

نیست؟



اگر از این مشرکان بپرسی که زمین و آسمان‌ها را که آفریده است، البته جواب دهند خدا آفریده. پس به آن‌ها بگو، چه تصور می‌کنید؟ آیا جز خدا همه بت‌هایی که می‌خوانید، اگر خدا بخواهد مرا رنجی رسد، آن بتان می‌توانند آن‌را دفع کنند؟ یا اگر خدا بخواهد مرا به رحمتی رساند، می‌توانند آن رحمت را از من باز دارند؟ (هرگز نمی‌توانند) بگو خدا مرا کافی است که متوکلان عالم بر او توکل می‌کنند.

با تشکر، مریم از کرمان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com